

## درباره

### دائرة المعارف (آنسیکلوپدی)

اول ژوئیه ۱۷۵۱ نخستین جلد دائرةالمعارف بنام «فرهنگ استدلالی علوم، صنایع و حرف» انتشار یافت. این وظیفه علاقه‌مندان بعلم و طریقه تفکر استدلالی است که امروز باکمال دقت باین امر بر ارزش توجه کنند و با یک تجزیه و تحلیل صحیح از نظر فکری، اجتماعی و سیاسی از آن مطالب آموزنده‌ای کسب کنند.

آنسیکلوپدی چه بود؟ اثر وسیع و با عظمتی که شامل ۱۷ جلد کتاب قطور است. پر حجم ترین کتابها که تا آن زمان انتشار یافته بود و نظم و ترتیبی که در انتشار آن بکار رفته بود در تاریخ انتشارات علمی و فرهنگی جهان دیده نشده بود. یک سلسله انتشارات متوالی که در آن علوم و فنون مختلفه، طریقه های عملی صنعتی و کشاورزی و تشریح کامل از حرفه ها و ماشینها و بطور خلاصه از فلسفه تا تکنیک و بقول دالامبر «یک نابلو عمومی از کلیه مجاهدتهای فکر و معرفت بشری در تمام قرون و در کلیه رشته ها» بود، آری آنسیکلوپدی همه اینها است، باضافه اینکه بورژوازی جوان و پیشرو در مبارزه با فئودالیزم و حکومت مطلقه بعنوان قاطع ترین اسلحه فکری و معنوی از آن استفاده میکرده است.

حتی انتشار آنها هم توأم با یک سلسله مبارزات بود، از طرف پلیس مرتب از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد، مدیر آن دیدرو \* بزندان افتاد و ناشرین آن از طرف دولت مرکزی و دربار تهدید شدند، باوجود همه این مشکلات اذهان تشنه دانش و فکر نو، انتشار آنرا بهر نحوی بود ایجاب کرد. و بالاخره دوره کامل آن انتشار یافت و انتشار آن در تاریخ بعنوان بزرگترین موفقیت فلاسفه و متفکرین ضبط گردید. در این اثر قدرت خلاقه بی نظیر دید رو و فعالیت شبانه روزی او طی ۱۸ سال بارزترین شاهد یک نیروی جدید اجتماعی، یعنی بورژوازی بود.

نویسندگان آنسیکلو پدی به اهمیت نقش بزرگ خود آگاهی کامل داشتند. زیرا که ترین آنها باین نکته پی برده بودند که موفقیت و اهمیت اثر آنها در این خواهد بود که اثر بزرگشان پیشاهنگ اجتماع و همچون مشعلی فروزان در تیرگیهای حوادث راهنمای آن باشد و بهمین جهت وقتی ناشر آنسیکلوپدی برتون \*\* بدون

Didérot \*

Broton \*\*

مشورت با دیدرو از ترس زندان باستی - که مدتی در آنجا قبالزندانی بود - در انتشار آخرین جلدهای آنسیکلوپدی بعضی از قسمتهای کتاب را حذف کرد، دیدرو باو چنین نوشت: «آنچه درآینده در این کتاب جستجو خواهد شد، فلسفه قاطع و شجاعانه چند نفر از کارکنان شماست».

این فلسفه «شجاعانه و قاطع» محصول ناگهانی مغز چند متفکر نبود، بلکه مبدا و ریشه آن جامعه قرن ۱۸ بخصوص جامعه فرانسه بود.

در قرن هیجدهم صنعت و کشاورزی بطرز سریعی پیشرفت کرد بقسیمیکه ترقی آن باهیچیک از قرنهای پیش قابل قیاس نبود. قرن ۱۷ در کارگاههای کوچک بود، درحالیکه قرن ۱۸ قرن نفوذ انسان در اعماق معادن و بوجود آوردن کارخانه های بزرگ بود و در همین مدت تعداد و اهمیت بانک ها روز بروز زیاد میشد. در سال ۱۷۲۴ بورس پاریس تشکیل شد، این «مبدع» بزرگ که کارخانه دارها و بانکداران در آن بزرگترین معاملات را که تا آن تاریخ در زندگی اقتصادی فرانسه بی سابقه بود انجام میدادند. حیثیت و قدرت اجتماعی و معنوی سایر «معابد» را تحت الشعاع خود قرار داد.

تجارت همچنین دارای رونق بیسابقه ای شد. صادرات فرانسه روز بروز افزایش مییافت و از این راه ثروت هنگفتی بسمت فرانسه سرازیر میشد. قهرمانان این پیشرفت اقتصادی غیر مترقبه بورژواها بودند؛ یعنی کسانی که سابقاً بسوداگری یا دستفروشی و یا دکانداری مشغول بودند، در اینزمان مالک الرقاب زندگی اقتصادی مملکت شدند، درحالیکه اشراف که به سیستم مالکیت سابق و سایر امتیازات خود متکی بودند همچنان از شرکت در امور مادی و تولیدی جامعه، یعنی از کارگران احتراز و حتی تنگ داشتند. مقادیر هنگفتی از زمینها را لم بزراع برجای گذاشته و دلغوش بسرگرمیها، رقابتهای درباری، تفریح، شکار و غیره بودند. ضمن تفکر در اطراف زندگی همین طبقه است که دیدرو چنین میگوید:

«کار نکردن باوظایف فردی و مدنی انسان مغایرت دارد. وظیفه الزام آور عمومی اینستکه از عهده هراتسانی کاری بر آید و بخصوص بتواند نسبت بجامعه ای که در آن عضو و از امتیازات آن متمتع است مفید باشد».

بدین طریق در کشاورزی هم بعلمت بیکاری طبقه نجباء بورژواها فضا لیت بیشتری داشتند، بورژواها میخواستند که کشاورزی را بطرز نوینی بطرز کاپیتالیستی در آورند. فیزوکراتها یا تئوری دانهای این بورژوازی جدید الولاده، تقاضا داشتند که زمینهای زراعتی از کلیه قیود گذشته رها شود تا کشاورزی بطرز آزادانه ای بتواند بدست هرکس که آماده انجام آن باشد عملی گردد. انواع واقسام تعدیات و فشارهاییکه نسبت بطبقه زارع وارد میشد مورد اعتراض ایشان نبود، بلکه دست یافتن بزمینهای زراعتی منظور اصلی آنها بود، ولی بهر حال این تقاضا بابقا سیستم مالکیت فتودالی مغایرت داشت.

بی حاصل بودن و غیر مفید بودن طبقه اشراف که برای جامعه سرباری یش نبود، مانع از این نیستد که این طبقه منحط بدور دربار و شاه گرد آیند و بالاجا عت از امتیازات خویش دفاع کنند. در قرن گذشته شاه لوئی ۱۴ توانسته بود تمالسی

میان بورژوازی و اشراف بر قرار کند ولی در اوایل قرن ۱۸ چنین تعادلی امکان پذیر نبود .

دربار و نجباء برای حفظ امتیازات خود و تحصیل منافع مادی، حاضر به هر گونه سازی، حتی از دست دادن اعتقادات مذهبی خویش نیز شدند، ولی بهیچوجه حاضر نبودند که مردم زنجیر خرافات را پاره کنند .

از اینجهت، باآزادی فکر مبارزه میکردند و از آن بنوعوعجیبی وحشت داشتند .

در حدود سالهای ۱۷۵۰، یعنی درست هنگامیکه نخستین جلد آنسیکلوپدی منتشر شد، کنترل کتابفروشی ها یکی از مهمترین اشتغالات پلیس حکومت مطلقه بود. است، ۸۲ مأمور سانور در سال ۱۷۵۱ و ۱۲۰ نفر در سال ۱۷۶۳ مأمور خواندن کلیه کتب قبل از چاپ بوده اند . از ادبیات و تألیفات سیاسی و قضایی گرفته، تا طب و جراحی حتی جغرافیا و ریاضیات همه از زیر نظر این کمیسیون سانور میگذشته است در سال ۱۷۳۹ یک فرمان سلطنتی در ۳۴ شهر فرانسه کلیه چاپخانه ها را توقیف کرد و مقادیر معتابهی از کتب، محکوم به انهدام شدند . منجمه کتاب روح \* تألیف هلو سیوس \*\* که با کتب دیگر روی پله های « کاخ دادگستری » سوزانده شد . چاپ کنندگان کتب بدون اجازه، محکوم بمرگ بودند . قرائت کتب « خطرناک » بود . در سال ۱۷۶۸ یک پسر جوان بعلت خواندن کتاب « مسیحیت بی حجاب » تألیف هولباش \*\*\* محکوم به پنج سال حبس و فروشنده کتاب با زنش بهمس ابد محکوم شدند . اما این محکومیتها و تزییقات مانع هیچ چیز نبود . بوسیله چاپخانه های کوچک قابل حمل، نوشته های مخفی روز بروز بیشتر میشد . این نوشته ها که دست بدست میگشت با انواع طرق از روی آنها نسخه تهیه میکردند و بوسیله رانندگان دلچبان و کتاب - فروشها در کلیه کشور منتشر میشد . همچنانکه مورخ بزرگ فرانسه ساوین میگوید : « این نشانه و علامت مشخص این عصر است، میتوان نویسندگان اراد رزندان نگاهداشت اما ممکن نیست فکر فرانسوی را مقید و اسیر کرد . برای افکار و عقائد زندان باستی وجود ندارد » .

۲۹۸

از اینجا علت توجه خاص متفکرین قرن ۱۸ به آزادی و يك فلسفه زنده و مبارز مبارزه آنها برای مجور بردگی و کلیه قیود و زنجیرهایی که اجتماع و نظام فتودال بدست و پای انسان عصر بسته بود، آشکار میشود . خواست ایشان رهائی انسان از این قیود اجتماعی بود . بهمین جهت بزرگترین دشمن آنسیکلوپدیست ها کلیسای کاتولیک بود که از طرف دربار و نظام فتودال تقویت میشد و در عمل کلیسای کاتولیک بزرگترین مالک ارضی در کشور فرانسه بود که صرف نظر از جنبه فکر و ایده تولوزیک، در يك مبارزه طبقاتی از منافع خویش دفاع میکرد

آنسیکلوپدیستها آگاهانه با کلیسا مبارزه میکردند . ولتر افکار عمومی را برضد استبداد فکری مذهب آماده میکرد، در حالیکه دیدرو، هلو سیوس، هولباش و

سایرین مستقیم و غیرمستقیم بانحاء گوناگون از روی خرافات ، دگما تیسیم مذهبی و تعدیات فاناتیسم کلیسا برده برمیدارندولی، مبارزه ایشان تنها با مذهب و دستگاه آن نبود، بلکه يك مبارزه كاملا هوشیارانه و عمیق و دامنه دار برضد متافیزيك قرن ۱۸ و متافیزيك بطوركلی بود. باادامه فیزيك دکارت آنها موفق شدند متافیزيك فلسفه اورا کناربگذارند و به يك ماتریالیسم فلسفی برسند .

دکارت عوامل مذهبی و اسکولاستیک را از فلسفه بدورافکنده، دنیا را بوسیله ماده و حرکت بیان میکرد، ولی ماده و حرکت را از هم جدا میدانست . بعقیده او ماده دراصل بی حرکت است و حرکت ازخارج بآن منتقل میشود .

ولی فلاسفه آنسیکلوپدی خصوصاً هولباش ، هلوسیوس ، دیسدر و دالامبر باین نکته پی بردند، که ماده و حرکت از هم غیر قابل انفکاکند و ازاین بیعد دنیا احتیاج به مبدأ اولی ندارد و بهمین دلیل زندگی و حیات برای آنها يك کیفیت مادی درحال حرکت است .

ازاین گذشته، تئوری دکارت درخصوص اندیشه های فطری یا غریزی را فلاسفه قرن ۱۸ بدورافکنند . این تئوری که مبدأ آن اسکولاستیک ایده آلیسم افلاطون بود تحصیل ایده را ماقبل و مستقل ازيك تجربه حسی میدانست .

فلاسفه قرن ۱۸ از تئوری حسی فیلسوف انگلیسی لوك \* الهام میگرفتند . بنا برتئوری لوك معرفت انسانی دارای دو مبدأ میباشد : تفکر و احساس .

۲۹۹

« انسان درموقع تولد با خود هیچ معرفتی را بوجود نمی آورد ، هیچ فکر و ایده قبلی ذاتی و جلی وجود ندارد ، فقط توانائی احساس و قدرت تفکر انسان است که مبدأ هر معرفتی است . »

دیدرو در برابر کلمه « غریزی » در آنسیکلوپدی چنین مینویسد : « انسان هنگام تولد معرفت و تفکر و ایده را با خود نمی آورد ، فقط قدرت احساس و ادراک غریزی است و مابقی همه اکتسابی هستند . » بنا براین ، آنسیکلوپدیستها اساس معرفت را مبتنی بر ادراک عینی و تجربه حسی میدانسته اند .

دیدرو میگوید : « اشکال از ماده جدا نیستند » کیفیات وجودی يك شیئی از خود شیئی سوا نیست « ماده بدون کیفیت یعنی عدم محض » این اظهار است که هولباش در جواب ایده آلیسم برکلی که معتقد به « کیفیات اولیه » است ، میکند . هولباش برای اینکه انتهای فکر برکلی را بدون جواب نگذاشته باشد ، می گوید « آنچه را که کیفیات اولیه مینامند ، حواسی است بدون مظر و مادی . »

کلیسای کاتولیک دشمن اصلی آنسیکلوپدی بود و آنسیکلوپدی بزرگترین ضربه ها را به مذهب کاتولیک وارد می آورد . آنسیکلوپدی با شدت هر چه تاملتر فلسفه اسکولاستیک ، یعنی آئین رسمی کلیسای کاتولیک را که در سوروبون تدریس میشد با شدت هر چه تاملتر مورد انتقاد قرارداد . آنسیکلوپدی برضد فلسفه ای که میخواست حقیقت را بزور دلائل ناشی از قدرت بیان کند ، قیام کرد و در مقابل مشاهده ، تجربه و جستجوی آزاد اورا بعنوان « فلسفه واقعی » عرضه داشت . بدون شك ، آنسیکلوپدیستها

مجبور بودند در مقابل حملات کلیسا و سوروبون و پارلمان کمال دقت و زیرکی را بکار-  
برند تا بتوانند کار خود را دنبال کنند. برای آنکه مبدا اتفاق و اتحاد نظر فلاسفه  
آنسیکلوپدی در مسائل مربوط بر فلسفه و ماوراء طبیعت موجب برانگیختن خشم کلیسا  
و پلیس آن گردد، آنها و مسائل مختلفی بکار بردند و از جمله با توافق قبلی بر سر مسائل  
مهم با یکدیگر مشاجرهٔ قلمی و جدل میکردند و مثلا در مقابل حملات شدیدی که در  
مقالات فاناتیسم، آتئیسم، ابدیت، احساس، تئوکراسی و انسان بقلم دیدرو و عقاید-  
کلیسا بقلم دوژوکور و غیره بکلیسای کاتولیک و طرز تفکر متافیزیکی شده  
است، در آنسیکلوپدی مقالات فراوانی دیده میشود که از روی کمال ساده لوحی، نویسنده  
بعد از توصیف طهارت و خلوص پی گزاران مذهب کاتولیک، کلیهٔ تعالیم آنها را پذیرفته-  
است. از آنجمله مقالات «کانون، و انجیل» را میتوان نام برد. این نوشته‌ها  
چون سیری در مقابل حملات کلیسا بکار برده میشده است.

آنسیکلوپدی با تمام قوا با آیات جدید کلیسا مبارزه میکند، خود را از انقیاد  
اخلاق مسیحی نجات میدهد و بجای آن اخلاق غیر مذهبی عرضه میدارد. اخلاقی که  
فلاسفهٔ قرون گذشته در راه تکامل و بسطش آن همه کوشیده بودند. اخلاق آنسیکلو-  
پدیستها اخلاقی ساده و انسانی است که هدف آن تأمین خوشبختی واقعی برای انسان  
در راه رسیدن بآن، پیروی از طبیعت و خواسته های انسانی است. درین باب هم  
آنسیکلوپدی جانب احتیاط را رها نمیکند. مقالهٔ «خوشبختی» این مطلب را بخوبی  
نشان میدهد.

۳۰۰

در این مقاله چنین گفته شده است که تقوی و پرهیزکاری ملازمه‌ای با ریاضت کشی  
ندارد و اخلاق را نباید با آیات پیچیده اشتباه کرد « اخلاق میتواند بدون مذهب  
وجود داشته باشد ».

نیرستیدن خدا ملازمه‌ای با عدم رعایت اصول اخلاقی ندارد. مبنای این-  
اخلاق منفک از مذهب، در درجهٔ اول مطلوبیت و استفاده است نه مطلوبیت و استفادهٔ  
خود خواهانه یکفرد، بلکه آنچه شامل تعداد کثیری از افراد بشر شود. فیلسوف، انسانی  
نجیب و شرافتمند است که میخواهد خود را منشاء استفاده قرار دهد و راه درک لذات  
را بدیگران بنماید. عشق بجامعه اساسی ترین و وظیفهٔ اوست. تحمل یکی از اصول  
اساسی این اخلاق جدید است.

آنسیکلوپدی در مقالات تحمل و تهاجم با کمال شهامت و جرأت داد سخن  
میدهد، جنگ را محکوم میشرد و این «میوهٔ انحطاط انسانها» را بربریت میخواند.  
آنسیکلوپدیستها که «اخلاق مسیحی» را با همهٔ آیات کاتولیکی آن و فلسفهٔ  
سکولاستیکی مورد حمله قرار دادند، راهی جز راه خرد و عقل و منطق دنبال نمیکردند  
و همچنانکه کارل مارکس میگوید: « نه فقط برضد سازمان سیاسی عصر خود و مذهب  
و طرز تفکر کلیسایی مبارزه میکردند، بلکه با نهایت شجاعت و در عین حال  
زیرکی يك «مبارزهٔ» علنی و سرسخت برضد متافیزیک «قرن ۱۸ و بطور کلی هر  
متافیزیکی میکردند.»

۰۰۰

ولی با وجود علاقهٔ مفرط فلاسفهٔ قرن ۱۸ بطرز تفکر استدلالی و جهان بینی

ماتریالیستی، آنها قادر نبودند از حدودی که شرائط و کیفیات اقتصادی و اجتماعی زمان برایشان ترسیم کرده بود، با فراتر نهند.

شکی نیست که در قرن ۱۸، علوم بخصوص علم مکانیک ترقی محسوسی کرده بودند ولی پیشرفت علوم طبیعی با کندی توأم بود و علم الحیات داشت پسا برصه وجود مینهاد.

دیدرو بغاطر معرفت وسیعی که بکلیه مسائل داشت، با فکر تیزبین و موشکاف خود حدس اینرا میزد که پدیده های فیزیکی و شیمیایی و بیولوژیکی و حتی روانی بایدهمه در نقطه ای بهم برخورد کنند. او میانندیشید که کلیه مسائل مربوط بطبیعت و حیات انسان در ریشه و مبدأ بهم نزدیک و از یک نوعند و از اینجا دیدرو توانست طرح مقدماتی تئوری «تکامل انواع» را در ذهن خود بریزد. اما تحول و وضع علوم زمان به دیدرو اجازه نمیداد که بتواند دقیق تر نظریه خود را بیان کند. ترقیات علم بیولوژی بخوبی نشان داد که تعبیر و تفسیر مظاهر پدیده های زندگی که همه آنها از درجه تئوری «حرکت» دیده میشد، جز یک تعبیر و تفسیر مکانیکی چیز دیگر نبوده و بالنتیجه ادراکی ناقص و ساده از مظاهر زندگیست. نقصان و ضعف ماتریالیسم قرن هیجدهم، ماتریالیسمی که مارکس آنها را بدستی ماتریالیسم مکانیستی نامیده است، از اینجاست.

بهمین علت تئوری «معرفت»، پدیده فهم و ادراک هم ناقص بیان شده است. اگر به پیروی از هلو سیوس ما فقط قادر بدرك عامل محسوس باشیم، پس چگونه خواهیم توانست به ریشه و مبدأ معرفت پی ببریم. هوش چیست؟ عقل چیست؟ منطقی چیست؟ چگونه میتوان آنها را بیان کرد؟

در «مفاوضه باد الامیر» دیدرو خود را عاجز از بیان آنها میدانند. ماتریالیسم قرن هیجدهم نمیتوانست باین مسائل پاسخ گوید. با اینکه فلاسفه آنسیکلوپدست با تمام قوا با هر گونه متافیزیک مبارزه میکردند کمال مطلوب آنها دست یافتن بیک طرز تفکر عقلانی بود، معینا ماتریالیسم آنها عاری از جنبه های متافیزیکی نبود. آنسیکلوپدستها هیچوقت نتوانستند دنیا، جامعه و انسان را در جریان مداوم تاریخی آن درک کنند و تجزیه و تحلیل مسائل را با توجه بروابط متقابل آنها انجام دهند و همچنین با اینکه آنها در صف اول مبارزه بورژوازی علیه فئودالیت بودند، نتوانستند مسئله اساسی اجتماع، یعنی مبارزات طبقاتی را درک کنند و در مبارزه خود جز مبارزه منطقی و عقل با اوها و خرافات و انصاف و عدالت برضد تعدی و فشار، بخصوص فشار مذهب چیز دیگری نمیدیدند. ماتریالیسم قرن ۱۸ نه دیالکتیک بود و نه تاریخی، در حالیکه روابط اقتصادی و اجتماعی شکل معینی بخود نگرفته بود و هدفهای بورژوازی جوان در مخالفت کلی و اساسی با سیستم فئودالیزم هنوز ظهور نکرده بود، این مسئله کاملاً طبیعی بود که ماتریالیسم قرن هیجدهم مسائل اجتماعی و مبارزات طبقاتی را در درجه اول اهمیت قرار ندهد و به مسئله مبارزه طبقاتی، آنچنانکه در قرن نوزدهم توجه میشد، نظر نیفکند. بخصوص که این بورژوازی جوان خود را مدافع «همه انسانیت» معرفی می کرد.

برای رفع نقائص قرن هیجدهم، یک سیستم فلسفی دیگر لازم بود تا باینکه ادراک کلی و همه جانبه مسائل طبیعت و اجتماع را مورد بحث قرار دهد. این فلسفه از یک طبقه انقلابی جدید الولاده الهام گرفت و بالتیجه از اصل مبارزه طبقات جدا نبود. ولی با تمام این نقائص، نمیتوانیم نقش تاریخی آنسیکلوپدی را از نظر دور برداریم. آنسیکلوپدی توانست سلاحهای مؤثر و قاطعی بدست بورژوازی انقلابی دهد. در مبارزه ای که بورژوازی با فتودالیته در پیش داشت، گوا اینکه مبارزه ای کاملاً طبقاتی، یعنی اقتصادی و اجتماعی بود، تنها نیروهای مادی کافی نبود. همچنانکه فتودالیزم با سلاح کلیسای کاتولیک و فلسفه سکولاستیک که قرن ها در راه تکامل و توسعه آن کوشیده، بود مجهز بود بورژوازی هم بیک سلاح ایده لوئوژیک احتیاج داشت و اذا اینجهت آنسیکلوپدی گرانها ترین خدمات را باو کرد. از این گذشته ماتریالیسم قرن هیجدهم با خود ایده ها و عقائدی را بحالت مبین داشت که تا قبل از ظهور مارکسیسم نهضتهای کمونیستی و مکتبهای انقلابی فرانسه از آنها الهام می گرفتند و در حقیقت بعنوان پایه منطقی بکار می رفت.

درباره آنسیکلوپدی مارکس چنین میگوید :

« وقتی انسان تعالیم ماتریالیسم قرن هیجدهم را در خصوص نیکی ذاتی و استعدادهای متساوی انسان ها و قدرت بیکران تجربه و عادات و تعلیم و تربیت مطالعه میکند و نظریات آنسیکلوپدیستها را درباره نفوذ حوادث خارجی روی انسان و ارزش جهانی صنعت و مشروع بودن لذات دنیائی می بیند، نیازی بیک هوش سرشار نیست که ارتباط این ماتریالیسم را با کمونیسم و سوسیالیسم درک کند. اگر انسان هرگونه معرفت و احساسی را که با خود دارد از دنیای خارج و تجربه بدست می آورد - تجربه ای که دردنیای محسوس خارجی بوقوع می پیوندد - آنچه برای انسان اهمیت دارد ترتیب و تنظیم این دنیای خارجی است بقسمی که انسان بتواند اعمال و تجارب خود را بنحو مطلوبی هدایت کند، به آنچه واقماً انسانی است خوب بگرد و با کیفیات و مشخصات انسانی موجودیت خود را ثابت و تأیید کند. »

ن . احسانی